

جلسه ۱۱-۷۸

چهارشنبه - ۱۴۰۲/۱۰/۶

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.

بحث راجع به سرفقلى بود، آخرين راهى كه براى تصحيح آن اختيار كرديم تمسك به عموم اوفوا بالعقود بود، كه عرض كرديم بنا بر نظر مشهور مانعى در استدلال به آن نيست. البته بحث‌هاى مختلفى راجع به اين آيه شريفه و همين طور آيه شريفه اوفوا بالعهد ان العهد كان عنه مسؤولا مطرح است، ما به دو بحث اشاره مى‌كنيم، تفصيلش را اگر توفيق بود در بحث‌هاى آينده كه ان شاء الله يكى بحث عقد استصناع هست، سفارش ساخت، كه بحث مهمى هست، كه ماهيت قرارداد سفارش ساخت چيست كه شخصى به يك كارخانه‌اى سفارش مى‌دهد مثلا ده يخچال براى ما توليد كن، و ما به نرخ روز از تو مى‌خريم، آيا اين قرارداد الزام‌آور است الزام‌آور نيست، بيع سلف است اجاره است عقد مستقل است، آن جا ان شاء الله بحث اوفوا بالعقود جدى‌تر مطرح مى‌شود آن جا بحث مى‌كنيم و همين طور اگر توفيق بود بحث بعد از آن بحث بيمه و قراردادهائى مختلف بيمه است كه ما به اوفوا بالعقود نياز پيدا مى‌كنيم بحث خواهيم كرد، فقط دو تا بحث مهم هست در اوفوا بالعقود با اشاره و اجمال بيان مى‌كنم: يكى اين كه در مجمع البيان گفتند اوفوا بالعقود مربوط مى‌شود به عقود الهيه، از ابن عباس نقل مى‌كند كه المراد بها عقود الله التى اوجبها الله على العباد فى الحلال و الحرام، در كشاف هم گفته الظاهر انها عقود الله عليهم فى دينه من تحليل حلاله و تحريم حرامه، چون ادامه‌اش هم هست يا ايها الذين اوفوا بالعقود احلت لكم بهيمة الانعام الا ما يتلى عليكم. كلا اين سوره مباركه مائده بسيار از بحث ميثاق‌هاى الهى در آن نام برده مى‌شود، اذكروا نعمة الله عليكم و ميثاقه الذى واثقكم به، لقد اخذ الله ميثاق بنى اسرائيل، فبما نقضهم لعناهم، من الذين قالوا انا نصارى اخذنا ميثاقهم، لقد اخذنا ميثاق بنى اسرائيل و ارسلنا اليهم رسلا، و لذا گفته مى‌شود اوفوا بالعقود اصلا مربوط به قراردادهائى بين مردم نيست. اين يك اشكال هست كه اشكال قابل توجهى هست، ولى به نظر ما اين دليل بر توسعه عقود است نه تضييع آن، دليل بر اين است كه عقود منحصر به عقود بين مردم نيست، به قراردادهائى و پيمان‌هاى خود وفادار باشيد چه پيمان‌هاى كه با خدا بستيد در عالم ذر يا قراردادهائى كه بستيد با پيغمبر خدا كه مطيع او باشيد چه قراردادهائى كه بين خودتان مى‌بنديد كه توضيح اين مطلب در جاي خودش مى‌آيد.

بحث دوم اين است كه گفته مى‌شود در تفسير قمى به سند صحيح اگر تفسير قمى را ما قبول بكنيم كه بعيد نيست، عرض كردم جابى كه سندش مشكلى ندارد على بن ابراهيم عن ابيه مطرح مى‌شود انسان وثوق پيدا مى‌كند كه در اصل تفسير قمى اين بوده، عبدالله بن سنان نقل مى‌كند يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود أى بالعهد پس اوفوا بالعقود مى‌شود اوفوا بالعهد، امام در جلد ۴ كتاب البيع صفحه ۱۴

فرمودند: دیگر آیه را نمی‌شود برای قراردادهایی که در آن التزام به عمل نیست پیاده کنیم، بیع التزام به عمل نیست، کتاب مال شما پول مال من، عهدی ما با هم نبستیم، عهد بستن مربوط به التزامات هست، تعهدات، اما جایی که تعهدی در کار نیست، تملیک و تملک است مثل همین سرقفلی که بنا بر برخی از انظار صرفاً واگذاری حق الایجار بود به مستاجر، گفته می‌شود شامل این قراردادهای تملیکی نمی‌شود. البته در آنجا در همان بحث امام فرمودند و لکن اصحاب و فقها این‌طور عمل نکردند به این آیه تمسک کردند برای نفوذ عقد بیع برای نفوذ عقد نکاح. این هم بحث مهمی است که ان‌شاءالله در جای خودش باید دنبال کنیم.

حالا راجع به سرقفلی بنا شد سه حکم را بیان بررسی کنیم: حکم اول هبه بود. برخی هستند سرقفلی را به فرزندش هبه می‌کنند به همسرش هبه می‌کنند، آیا این هبه‌اش صحیح است؟ بعد اختلاف می‌شود بین ورثه، ورثه ممکن است بگویند ما قبول نداریم این هبه سرقفلی را. مشکل در هبه سرقفلی در دو جا است: یک این که گفتند هبه باید تعلق بگیرد به عین، سرقفلی که عین نیست. اشکال دوم این است که در هبه قبض معتبر است، چه جور سرقفلی را قبض بدهند به طرف مقابل؟ مثلاً منفعت را شما هبه کنید به شخصی، عین نیست ولی قابل قبض هست، قبض المنفعة بقبض العین اما قبض سرقفلی که یک حقی است، به چیست؟ این بحث مشکلی است. ما ابتدا راجع به این دو حکم هبه بحث کنیم ببینیم اصلاً دلیل بر این که در هبه قبض معتبر است و همین‌طور هبه باید به عین تعلق بگیرد چیست؟

فتاوا همین است، مثلاً آقای خوئی در منهاج فرمودند الهبة تملیک عین مجاناً من دون عوض و یشرط فی صحة الهبة القبض. تحریر کتاب الهبة و هی تملیک عین مجاناً و من غیر عوض و یشرط فی الموهوب ان یکون عیناً فلا تصح هبة المنافع. بعد فرمودند یشرط فی صحة الهبة قبض الموهوب. آقای سیستانی باز همین‌طور بیان کردند.

اما بزرگانی هستند می‌گویند کی گفته در هبه شرط است که موهوب عین باشد، نه، غیر عین را هبه کند چه اشکالی دارد؟ سید یزدی در تکمله عروه و ثقی جلد ۱ صفحه ۱۶۳ فرموده می‌توان ان یقال بصحة هبة المنافع و هبة الحقوق القابلة للنقل و ان لم تکن من الهبة المصطلحة و لم تشمله اخبار الباب لكفاية العمومات فی صحتها. لابد اوفوا بالعقود دلیل ایشان است. فقه الصادق جلد ۳۰ صفحه ۱۸۷ فرمودند به نظر ما هبه منافع هبه حقوق صحیح است چه اشکالی دارد. حالا اوفوا بالعقود را که ما قبول نداشتیم دلیل بر نفوذ قراردادها است که شک در مشروعیتش داریم ولی خود هبه چرا صادق نباشد به نظر ما؟ عرفاً در حقوق صدق می‌کند می‌گوید بخشید حقش را، حق تحجیرش را بخشید، حالا سرقفلی هم اگر حق است حق سرقفلیش را بخشید، عجب! می‌گویند بیع حقه که در روایات می‌گویند اما یهب حقه نمی‌گویند؟ چرا نگویند؟ عنوان هبه صادق است، حالا روایاتش را می‌خوانیم، عنوان هبه صادق است

برخی از روایاتش هم ادعا می‌شود اطلاق دارد. و لذا به نظر ما از حیث صدق هبه ما مشکلی نداریم، هبه حق سرقفلی چه مشکلی دارد؟

اما به لحاظ قبض، مشهور می‌گویند در هبه قبض معتبر است، روایاتی هم داریم. اولاً: ببینیم آیا این شرطیت قبض مسلم است یا نه، دوم ببینیم صدق قبض به چیست؟ برخی از معاصرین در تعلیقه منهاج الصالحین گفتند ما اشکال داریم در شرطیت قبض در صحت هبه. چرا؟ برای این که هم ادله شرطیت قبض در هبه را نگاه کردیم روایاتش ضعیف است هم دو تا روایت خلافش پیدا کردیم، پس اصلاً شرطیت قبض در صحت هبه مسلم نیست. ببینیم این اشکال ایشان وارد است یا نه؟

اولین روایت که مطرح می‌کنند برای شرطیت قبض مرسله ابان است: النحل و الهبة ما لم تقبض حتی یموت صاحبها قال علیه السلام هی بمنزلة المیراث و ان کان لصبی فی حجره و اشهده علیه فهو جائز، اگر ولی صبی هبه کند مالی را به صبی آن‌جا قبض نمی‌خواهد اما غیر از آن نیاز به قبض دارد. اگر قبض ندهد واهب مال موهوب را به شخص موهوب‌له این هبه نافذ نیست هی بمنزلة المیراث، ارث می‌رسد به ورثه آن واهب. وسائل جلد ۱۹ صفحه ۲۳۲.

این خبر مرسله است، روایت مرسله است اعتباری به آن نیست.

روایت دوم: روایتی است که شیخ طوسی نقل می‌کند از علی بن حسن بن فضال به سندش از داوود بن حصین عن ابی عبدالله علیه السلام الهبة و النحلة ما لم تقبض حتی یموت صاحبها قال هو میراث. جلد ۱۹ وسائل صفحه ۲۳۵.

گفتند این هم دلالتش خوب است ولی سندش را ما قبول نداریم چون سند شیخ طوسی به علی بن حسن بن فضال مشتمل است بر علی بن زبیر قرشی که توثیق ندارد.

روایت سوم هم روایت ابی بصیر هست: الهبة لاتکون ابداء هبة حتی یقبضها یعنی یقبضها الواهب یا حتی یقبضها یعنی یقبضها الموهوب‌له و الصدقة جائزة علیه. صفحه ۲۳۴ از وسائل جلد ۱۹.

گفتند این هم سندش ایراد دارد، در سندش موسی بن عمر است که موسی بن عمر بن یزید است توثیق ندارد، فقط محمد بن احمد بن یحیی صاحب کتاب نوادرالحکمة از او نقل کرده. کسانی که می‌گویند ابن الولید هر چه از کتاب نوادرالحکمة استثنا کرد ضعیف است آن‌چه را که استثنا نکرد دلیل بر این است که ابن الولید آن‌ها را توثیق می‌کند، صدوق مثل ابن الولید تابع ابن الولید بود و همین‌طور ایوب بن نوح، و موسی بن عمر را استثنا نکرد ابن الولید از رجال محمد بن احمد بن یحیی صاحب نوادرالحکمة، آن‌هایی را که استثنا کرد آن‌هایی بود که ضعیف می‌دانست گفت تمام احادیث این کتاب را نقل می‌کنم الا آن‌چه را که این گروه که استثنا می‌کنم راوی آن باشند، موسی بن عمر جزء آن‌ها نیست. ایشان می‌گویند من ابن الولید عمل بکنند قبول ندارم، اگر بگویند ثقات هستند مشایخ محمد بن احمد بن یحیی حرفی نیست، نگفت ثقات هستند، گفت عمل می‌کنم، خب عمل بکن شاید شما اصالةالعدالة‌ای هستی، معتقد هستی اصل در هر شیعی عدالت است، ما چه می‌دانیم، اعتبار نیست به

عمل شما. مثل این که یکی بگوید من پشت سر فلانی نماز می‌خوانم، خب شاید تو پشت سر به قول آن بنده خدا پشت سر کسی نماز می‌خوانی فاسق باشی، شرط امامت را فسق می‌دانی!! چه می‌دانیم. این اشکال در سند این روایات. بر فرض سند این روایات درست باشد، گفتند دو تا روایت داریم بر خلاف، یکی صحیحه ابی بصیر که این سندش گیر ندارد، قال ابو عبدالله علیه السلام الهبة جائزة قبضت او لم تقبض قسّمت او لم تقسم و النحل لایجوز حتی تقبض، نحله حالت اعراض دارد، واگذاری است او را می‌گویند در اعراض باید قبض کند معروض له، اما هبه تملیک است، نحله اعراض است، این جور تفسیر کردند اما هبه تملیک است تملیک می‌کند به موهوب له این مال را، الهبة جائزة قبضت او لم تقبض. بر فرض آن روایات صحیح باشد این روایت معارض او می‌شود، اگر همان روایات صحیح نباشد که هیچ.

[سؤال: ... جواب:] الهبة جائزة یعنی نافذة. ظاهرش این است. در مقابل و النحل لایجوز حتی یقبض است، الهبة جائزة قبضت او لم تقبض و النحل لایجوز حتی تقبض. ... ایشان می‌فرمایند جائزة بالمعنی الاعم، خیلی هم حرف آقا را ضایع نکنید، ایشان می‌گویند هبه لازم نیست، اعم از این که نافذ است و لازم نیست بعد القبض یا اصلاً نافذ هم نیست، جواز عرفی دارد، یعنی هنوز می‌توانی تصمیم بگیری، حالا یا از باب این که هنوز شرعاً نافذ نیست می‌توانی تصمیم بگیری، این لم تقبض است، قبضت را ایشان می‌گویند نافذ است به نحو غیر لزوم. منتها هم خلاف ظاهر است هم با آن و النحل لایجوز حتی تقبض جمع نمی‌شود.

روایت دوم صحیحه صفوان قال سألت الرضا علیه السلام عن رجل كان له على رجل مال فوهبه لولده، من طلبی داشتم از شما به پسر من گفتم که وهبت هذا الدين اليك، بعد پشیمان شدم، به آن بدهکار دلم سوخت گفتم ابرأت ذمتك، سؤال کرد از امام این ابراء نافذ است بعد از این که تملیک کرد این طلبکار این طلبش را به فرزندش؟ حضرت فرمود بله این ابراء نافذ است، نعم یکون وهبه له ثم نزعها اگر می‌گفت قبض نداده است پس این هبه صحیح نبود این را نفرمود فرمود یکون وهبه له ثم نزعها فجعله له هذا این مثل این می‌ماند که شما مالی را به کسی هبه می‌کنید هبه جائزة است از او می‌گیری می‌دهی به دیگران.

[سؤال: ... جواب:] هبه به ذی رحم قبل از قبض ممکن است هبه صحیحه جائزه باشد، بعد القبض لازم می‌شود این هم که قبض نداده بود. بدهکار که ادای دین نکرده بود، من گفتم این طلبی که از زید دارم پسر من مال تو، قبل از قبض هم پشیمان شدم به آن بدهکار گفتم ابرأت ذمتك، حضرت در این روایت فرمود که اشکال ندارد این مثل این می‌ماند که مال را من به شخصی ببخشم و از او بگیرم بدهم به کس دیگری، این تشبیه ظاهر در این است که این هبه صحیح است ولی لازم نیست.

وسائل جلد ۱۹ صفحه ۲۳۰، روایت قبلی هم که صفحه ۲۳۳ بود.

حالا اگر تعارض بکنند، تساقط هم بکنند مقتضای اوفوا بالعقود و سیره عقلاویه این است که هبه صحیح است، در سیره عقلاویه قبض را شرط صحت هبه نمی‌دانند. مغازه‌اش را که داده دست مستاجر

می گوید این مال پسر بزرگم است او هم می گوید خیلی ممنون پدرجان، مردم این جور هستند دیگر، این طور نیست که بگویند تا قبض ندهم این مغازه را این مغازه ملک موهوبه نمی شود.

به نظر ما اشکال به سند آن روایت ابن فضال که اصلا وارد نیست. اشکال به روایت موسی بن عمر حالا ممکن است وارد باشد و ما عدم استثنای ابن الولید را از رجال نوادرالحکمة دلیل بر توثیق ندانیم خلافاً للسیّد الزنجانی که دلیل بر توثیق می داند ولی راجع به نقل شیخ طوسی از کتاب علی بن حسن بن فضال که اصلا به نظر ما اشکال وارد نیست. چرا؟ اولاً: کتب ابن فضال معروف بود، آن نقلی که هست که سؤال می کنند از خادم حسین بن روح که می گوید سؤال کردند که کتب شلمغانی در خانه های ما هست ما چه بکنیم، او منحرف شد، او هم جواب داد آنی که از امام می دانیم این است که راجع به کتب ابن فضال پرسیدند: و بیوتنا منها ملاء گفتند کتب ابن فضال پر است در خانه های ما، فرمود خذوا ما رووا و ذروا ما رأوا، این سندش هم اگر گیر داشته باشد که حالا آقای زنجانی تصحیح می کنند سند را و بعید هم نیست، وارد آن بحث نمی شویم، سند این روایت هم گیر داشته باشد اما نقل تاریخی که مشکل ندارد بالاخره دارد یک واقعیتی را دارد می گوید و بیوتنا منها ملاء پر است در خانه ها ما، ابن فضال خیلی ثقه بود و کتبش شایع بود بین مردم و لذا احتیاج به سند ندارد. و اگر نیاز به سند هم داشته باشد و ما این طرق را که در فهرست و رجال نجاشی ذکر می شود طریق به این نسخه ها بدانیم، اگر طریق به نسخه ها ندانیم که سند ضعیف باشد صحیح باشد چه بدرد می خورد اگر طریق به نسخه نیست، از راه همان معروف بودن کتاب باید جلو بیاوریم، اگر طریق به نسخه بدانیم که نظر مثل آقای خوئی هست، خب راه حل آقای خوئی را قبول کنیم. راه حل آقای خوئی این است که شیخ طوسی و نجاشی یک سند مشترک دارند به کتب ابن فضال، احمد بن عبدون عن علی بن زبیر القرشی عن ابن فضال، عرفی نیست که احمد بن عبدون به همین سند ضعیف البته، یک نسخه ای را برای شیخ طوسی نقل کند یک نسخه دیگر را که اختلاف دارد با آن نسخه برای نجاشی نقل کند این عرفیت ندارد. پس آن نسخه ای را که احمد بن عبدون برای شیخ طوسی نقل کرده همان نسخه ای است که برای نجاشی نقل کرده به یک سند ضعیف. حالا این را داشته باشید. نجاشی در رجال بعد از این که گفت اخبرنا بکتبه احمد بن عبدون عن علی بن زبیر عن ابن فضال گفت و اخبرنا بها فی آخرین یعنی فی جماعة آخرین محمد بن سعید عن ابن فضال بکتبه، از طریق ابن عقده محمد بن سعید همان ابن عقده است واثقا، هم استاد نجاشی که نام می برد ثقه است هم ابن عقده از اجلاء هست، با دو واسطه کتب ابن فضال را نجاشی نقل می کند، و اخبرنا بها، یعنی همان نسخه ای که احمد بن عبدون به من داد به سند ضعیف، از طریق ابن عقده به سند صحیح همان را نقل می کنم پس نجاشی به سند صحیح آن نسخه را نقل می کند آن نسخه احمد بن عبدون هم همان نسخه ای است که احمد بن عبدون به شیخ طوسی داده بود. اسم این را آقای خوئی می گذارد تعویض السند که اگر واقعا این طرق به نسخ باشد

..... سرفقلى ۶

خیلی راه حل خوبی است. اگر این طرق به نسخ نباشد به عناوین کتب باشد که اصلاً دیگر سند ضعیف باشد یا نباشد چه فرقی می‌کند باید از راه مشهور بودن کتاب پیش بیاییم.

راه حل دوم راه حلی است که آقای سیستانی مطرح کردند فرمودند ما تهذیب را بررسی کردیم آن جایی که شیخ طوسی هنوز بنا نداشت که مختصر بکند سندها را، سند دیگری از همین طریق ابن عقده به کتب ابن فضال داشت، سند صحیح است، بارها تکرار کرده، بعد که تصمیم گرفت تهذیب سندهایش مختص بشود دید خیلی طول می‌کشید و اگر آن جور ادامه می‌داد ده جزء ممکن بود بشود بیست جلد، و لذا بعد از جلد دو مختصر کرد سندها را، دیگر صاحب کتاب را بدو به نامش می‌کرد که سند به صاحب آن کتاب را حذف می‌کرد گفت می‌گذارم آخر تهذیب می‌گویم آن جا که سندها را که می‌گفت بارها تکرار کرد سند صحیحی که داشت به کتب ابن فضال پس معلوم می‌شود شیخ طوسی هم به کتب ابن فضال غیر از آن احمد بن عبدون عن علی بن زبیر یک سند دیگری دارد. این هم یک راه.

[سؤال: ... جواب:] در مشیخه آن طریق صحیح نیامده. همان ابن عقده است در طریق، ابی هارون عن ابن عقده یا شیخ مفید. ... اتفاق آن جا دأبش اختصار است، چون می‌گوید این جا مختصر می‌گوییم مفصلش را جاهای دیگر می‌گوییم، جاهای دیگر مفصل نسبی را گفت، این سند آخر به کتاب ابن فضال را نگفت، ولی چشم‌مان را که روی واقعیت نمی‌توانیم ببندیم جلد یک و یک مقدار از جلد دوم سن صحیح هست بارها تکرار شده.

حالا آقای زنجانی می‌آید سعی کند علی بن زبیر قرشی را بگوید صحیح است هم در طریق شیخ و نجاشی به بخشی از کتب اصحاب بوده، نمی‌شود یک آدم ضعیف را بیاورند مدام مکرراً در طریق کتب اصحاب قرار بدهند و هم برخی گفتند و همین جور هم هست ظاهراً که ابن علی بن زبیر قرشی پیش ما یک مقدار گمنام است در رجال عامه توثیق شده به عنوان یک شیعه. رجال عامه شیعه را بگویند ثقه است خیلی است، الفضل ما شهدت به الاعداء، یک وقت شیعه قبول ندارند یکی را مطرود است بین شیعه بر می‌دارند سایت‌های وهابی به عنوان آیت الله مطرح می‌کنند او نه، او برای سوء استفاده است، فرض این است که علی بن زبیر قرشی که این طور نبود که مطرود باشد بین شیعه، بدنام باشد، این را بیابند توثیق کنند با این که قبول دارند شیعه است این دلیل بر این است که این آنقدر وثاقتش واضح بوده که آن‌ها نمی‌توانستند انکار کنند.

پس به نظر ما سند این حدیث دوم که حدیث داوود بن حصین است معتبر است و لذا اشکال سندی نباید بکنید.

[سؤال: ... جواب:] راجع به من لایحضره الفقیه اشکال می‌کنند؟ من یادم نیست، در تهذیب خود شیخ طوسی می‌گوید من بدو به صاحب کتاب کردم در سندها، البته بعد از این که دست از آن مفصل‌گویی در سندها برداشت.

پس اصل این که قبض معتبر است در صحت هبه روایت صحیحه دارد. آن روایت مخالفش دیگر معرض عنه کل اصحاب است، تسالم بر خلافش است، حالا جدیداً یک آقای محترمی می گوید ما احتیاط می کنیم خب ما نباید صبر کنیم تا روز قیامت. یکی می گفت اجماع یعنی علما تا روز قیامت یک چیزی را بگویند!! این دیگر باید صبر کنیم روز قیامت بشود بینیم اجماعی هست یا نیست!! تسالم بین قدمای اصحاب بوده صحت هبه مشروط به قبض است. اعراض کردند از این دو روایت. حالا توجیه هم اگر بتوانیم بکنیم می کنیم ولی ظاهراً توجیهش خیلی سخت است.

[سؤال: ... جواب:] هبه کرده به فرزندش، ابراء نکرد، هبه کرد به فرزندش آن طلبش را، بعد ابراء می خواست بکند حضرت فرمود اشکالی ندارد این مثل این می ماند که مالی را به یکی هبه کردی از او گرفتی دادی به دیگری.

[سؤال: ... جواب:] بر اساس این روایات بوده. ولی اصلاً قبض انصراف دارد به قبض العین، حالا او را می رسم، شما می خواهید بگویید در هبه حق، دیگر قبض معتبر نیست چون موردش مورد قبض العین است. الهبة و النحلة ما لم تقبض حتی يموت صاحبها این انصراف دارد به هبة العین و شرطية القبض در هبه عین است، این بحث دیگری است، ما فعلاً می گویم مقتضی برای شرطیت قبض در هبه تام است.

[سؤال: ... جواب:] مشهور نیست تسالم اصحاب است بر خلاف. دیگر نه این جا نه ابن الجنیدی پیدا می کنید خلاف این را بگوید نه ابن عقیلی. مسلم شده بین فقها. حالا من یک اشکال دیگری هم بکنم: سه تا روایت مطرح شد، آقا فرمودند هر کدام ضعیف السند است، آخه سه تا روایت وثوق به صدور پیدا نمی شود. حالا کتب ابن فضال هیچ، ضعیف است، حدیث اول مرسل، حدیث دوم ضعیف، حدیث سوم هم ضعیف. وثوق به صدور حاصل نمی شود از سه تا خبر؟

[سؤال: ... جواب:] دلالت را نمی گویم، صدورش می شود قطعی.

این دو تا روایت هم یکی آن آخیش که شاید تقریب به ذهن باشد چون آن هبه دین اصلاً صحیح نیست مگر قبض بدهید عین را، صحیح نبود اصلاً به فرزندش هبه کرده بود چون قبض نداده بود، حالا امام یک تقریب عرفی کردند، جمع عرفی بعید نیست این جور بکنیم، هذا نظیر این که به یکی کسی مالی را هبه کنی از او بگیری بدهی به کس دیگری، و الا نکته فنی اش این است که آن هبه دین علی غیر المدین اصلاً قبل از قبض که صحیح نیست.

حالا قبض هبه دین به چیست این جالب است این را بگویم ادامه بحث را بگذاریم برای هفته های بعد. مشهور بین متأخرین این است که قبض هبة الدین بقبض مصادقه، یعنی شما ده میلیون از بنده طلب داری به دوستت می گویی، وهبت، چون زورت به من نمی رسد روغن ریخته را نذر امامزاده می کنی، می گویی این ده میلیون را که از فلانی طلب دارم بخشیدم به تو، به رفیقت می گویی، او هم قبول می کند،

رفیقت هم ماشاالله نفوذ کلمه دارد یک زنگی می‌زند می‌گوید اگر ندهی این ده ملیون را من با مقامات بالا هماهنگ می‌کنم، خلاصه در دسر برایت درست می‌کنم، مجبور است طرف ده ملیون را می‌دهد قبض او بقبض مصداقه. آقای صدر یک چیز جالبی گفته در تعلیقه منهاج، گفته قبض این هبه دین به استیلائی این موهوبه است بر این دین، استیلا داشته باشد، در اختیارش باشد، در این بآن کها شما طلبکارید از ما، در حسابت ده ملیون هست، یک چک به من می‌دهی یا کارت به کارت که می‌کنی آقای سیستانی می‌گوید این کارت به کارت قبض نیست، ده ملیون دادی به من هبه کردی، سر سال باید شمای واهب خمس بدهی، چرا؟ چون قبض محقق نشده، هنوز شما خودت مالک این ده ملیون هستی، آقای سیستانی این جور می‌گویند دیگر، من موهوبه قبض نکردم من هیچ خمس نمی‌دهم شما باید خمس بدهی، خسر الدنيا و الآخرة.

آقای صدر می‌گویند گیرم قبض نباشد، روح مطلب آقای صدر این باشد، گیرم قبض نباشد، من که موهوبه هستم وقتی می‌آید پول در حسابم یا چک از این آقا می‌گیرم هر لحظه می‌توانم بروم از بانک دریافت کنم من استیلا دارم بر آن مال. این تعبیری است که ایشان کرده، تامل بفرمایید، عبارت ایشان را فقط این جمله را برای شما بخوانم، تعبیر این است که می‌گویند: قبض الدین بالتخلية بين الموهوب له و ذمة المدین و ان كان لزوم هذه الهبة متوقفا على القبض الاستيفائي بقبض المصداق که آن وقت دیگر تلف می‌شود عرفا ولی قبل از او من استیلا پیدا بکنم کافی است.

تامل بفرمایید ان شاءالله تا هفته‌های بعد.

و الحمد لله رب العالمین.